

## معیارها فرومی ریزند

با عباراتی که از مارکس نقل شد، معلوم می شود که او قانون ارزش خود را زیر پا می گذارد و به عبارت دیگر قانون ارزش خود را توسعه ای جدید می بخشد، زیرا او در ابتدا ارزش کالاها را به مقدار کار مجرد بشری می دانست که اجتماعاً برای تولید آنها لازم است و به گفته خود او:

«این زمان کار لازم با هر تحول نیروی تولیدی کار تغییر می کند»<sup>۱</sup>.  
«و همچنین یک ساعت کار همواره یک ساعت است، چه در عقب مانده ترین شرایط تولید، و چه در تکامل یافته ترین آن، یک ساعت کار معادل یک ساعت ارزش تولید می کند نه بیشتر و نه کمتر»<sup>۲</sup>.

غلامرضا مصباحی

# تئوری ارزش کار



ولی در جلد سوم، یکباره این معیار بهم می خورد و بگفته او:

«ارزش مخصوص بخود یک بخش از کالاها بیشتر و بخش دیگر، کمتر

از ارزش متوسط بخش اعظم این کالاها می شود.»<sup>۳</sup>

در صورتی که زمان کار انجام شده در هر یک از شرایط تولیدی دشوار، متوسط و آسان، متفاوت است. در اینجا دیگر یک ساعت کار معادل یک ساعت ارزش تولید نکرده، بلکه گاهی بیشتر از یک ساعت ارزش تولید کرده و گاهی کمتر از یک ساعت ارزش تولید کرده و گاهی معادل یک ساعت ارزش تولید کرده، بخصوص اشکال آتومت بیشتر می شود که میگوید:

«اگر حجم کالاهای تولید شده در شرایط بهتر از شرایط متوسط، بخش

نسبتاً عمده ای را نسبت به حجم کالاهاییکه تحت شرایط متوسط و بدتر تولید

شده اند اشغال کند، در اینصورت بخشی که تحت بهترین شرایط تولید

می شود تنظیم کننده ارزش بازار است»<sup>۴</sup>.

زیرا با اینکه متوسط شرایط اجتماعی برای تولید، غیر آنچیزی است که در اینجا

معیار قرار گرفته، نمی دانیم چگونه می شود که در جایی، متوسط شرایط اجتماعی تولید

معیار کار اجتماعاً لازم را تعیین می کند، و در جای دیگر متوسط شرایط اجتماعی،

کارآئی خود را از دست می دهد، و بجای آن شرائط بهتر اجتماعی تولید معیار کار اجتماعاً

لازم را شکل می دهد و تنظیم کننده ارزش بازار می شود؟

و چگونه می شود که کالاهائی، اضافه ارزش ویژه یا سود کسب کنند و کالاهای

دیگر نتوانند بخشی از اضافه ارزش نهفته در خود را تحقق بخشند؟ مگر نه اینست که

ارزش هر یک از آنها صرفاً بمقدار کار اجتماعاً لازمی بوده که در آنها تبلور یافته است؟

چگونه شده که ارزش آنها گاهی بیش و گاهی کمتر از این مقدار می شود؟ آیا این شل و

(۱) سرمایه ج ۱ صفحه ۸۱

(۲) سرمایه ج ۱ صفحه ۸۵.

(۳) سرمایه ج ۳ بخش دوم صفحه ۶۸.

(۴) سرمایه ج ۳ بخش دوم صفحه ۶۹.

سفت کردن‌ها دلیل این نیست که معیار ارائه شده معیار صحیح نیست و باید در پی معیار دیگری برای ارزش کالاها بود؟

### تأثیر تقاضا در ارزش

مسئله دیگری که در جلد سوم سرمایه مطرح شده، تأثیر تقاضا در تعیین ارزش است، در اینجا به شرایط متفاوت تولید کاری ندارد، بلکه به نسبت حجم کالاهای تولید شده در رابطه با نیاز جامعه توجه دارد، و معتقد است که اگر کل کالاهای تولید شده در یک رشته تولیدی باندازه نیاز اجتماعی باشد، در این صورت ارزش مجموع آن کالاها به مقدار نیروی بشری صرف شده در آنهاست، اما اگر کل کالاهای تولید شده در یک رشته بیش از نیاز جامعه باشد در این صورت بخشی از کالاهای تولید شده ارزش خود را نمی‌تواند تحقق بخشد، زیرا مجموع آن کالاها بقدری ارزش دارد که اگر به اندازه نیاز جامعه تولید می‌شد، ارزش می‌داشت.

بعنوان مثال: اگر جامعه‌ای به هزار جفت کفش نیاز دارد ولی هزار و پانصد جفت کفش تولید شده باشد، با اینکه مقدار نیروی بشری صرف شده در این هزار و پانصد جفت یک برابر و نیم نیروی صرف شده در تولید هزار جفت کفش است ولی این هزار و پانصد جفت کفش بقدر هزار جفت کفش ارزش خود را نشان می‌دهد.

و برعکس اگر کالاهای تولید شده کمتر از نیاز جامعه است ارزش خود را بیشتر از آنچه نیروی بشری صرف آن شده است نمودار می‌کند، یعنی اگر بجای هزار جفت کفش مورد نیاز جامعه، هفتصد جفت کفش تولید شده باشد، این هفتصد جفت کفش ارزش خود را باندازه هزار جفت کفش نمودار می‌کند.

عبارت مارکس چنین است:

«وقتی که کالای معینی، به میزان خیلی بیش از حد نیازهای جامعه تولید شده باشد، در این صورت بخشی از زمان کار اجتماعی به هدر رفته است، و انبوه کالائی، مقدار کار کمتر از آنچه واقعاً در آن بکار رفته است در

بازاریان میکنند. بنابراین، این کالاها باید پائین تر از ارزش بازارشان فروخته شوند، بخشی از آن می تواند غیر قابل فروش باشد، وقتی که ابعاد کار اجتماعی مصرف شده برای تولید کالاهای نوع معینی، کمتر از مقدار لازم برای ارضای آن نیاز اجتماعی باشد عکس حالت بالا اتفاق می افتد»<sup>۱</sup>.  
پل سوئیزی نیز در توضیح نظر مارکس می گوید:

«فرض کنید کالاهای پنبه ای، در نسبت، بیش از اندازه تولید شده اند، هرچند که تنها مقدار کاری که تحت شرایط موجود برای تولید این محصول کل لازم بوده در آن تحقق یافته، اما بیش از اندازه کار اجتماعی صرف آن شده، به عبارت دیگر: بخشی از این محصول بی فایده است، بنابراین تمام محصول چنان بفروش می رود که اگر با نسبت ضروری تولید شده بود، بفروش می رفت، این تحدید کمی بر سهمیه کار اجتماعی در دسترس برای حوزه های مختلف و خاص تولید، چیزی نیست، جز بیانی گسترده تر از قانون ارزش، هرچند که در اینجا زمان کار لازم، معنای دیگری می یابد»<sup>۲</sup>.

در عبارات بالا بسیار روشن است که مقصود از تأثیر نیاز در تعیین ارزش، تأثیر آن در ارزش کالاها است و نه قیمت بازار که قبلاً از آن سخن رفت و گفته شد مارکس تأثیر عرضه و تقاضا را در قیمت بازار پذیرفته است، برای توجه به این نکته قسمت آخر عبارت پل سوئیزی را دوباره بخوانید.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

### گسترده شدن قانون ارزش

و این چنین معیارها در هم می شکنند، و میزان سنجش ارزش، بی ارزش میشود،  
دیگر اینجا:

(۱) سرمایه ج ۳ بخش دوم صفحه ۷۶.

(۲) نظریه تکامل سرمایه داری صفحه ۶۳.

«در مدتی از زمان همان کار، همواره همان مقدار ارزش تولید»<sup>۱</sup> نمی کند.

«و یکساعت کار همواره یکساعت»<sup>۲</sup> نیست.

و این معیار که:

«یکساعت کار معادل یکساعت ارزش تولید می کند نه بیشتر و نه کمتر»<sup>۳</sup>

تغییر شکل می دهد، و یکساعت کار، گاهی بیش از یکساعت ارزش تولید می کند،

«وقتی که ابعاد کار اجتماعی مصرف شده، کمتر از مقدار لازم برای ارضای آن نیاز اجتماعی باشد»<sup>۴</sup>.

و گاهی کمتر از ارزش یکساعت کار تولید می کند:

«وقتی که کالاهای معینی بمیزان خیلی بیش از حد نیازهای جامعه تولید شده باشد»<sup>۵</sup>.

و بدین صورت آگاهانه یا ناآگاهانه تئوری مطلوبیت و نیز عرضه و تقاضا بدرون تئوری ارزش - کار وارد میشود. و معیار داده شده بعنوان قانون ارزش، بقدری شل و سفت می شود که پل سوئیزی نیز ناگزیر است اعتراف کند که:

«این چیزی نیست جز بیانی گسترده تر از قانون ارزش، هرچند که در

اینجا زمان کار لازم معنای دیگری می یابد»<sup>۶</sup>.

و با اینهمه هنوز هم نام تئوری ارزش - کار بر آن می نهند که انسان را به یاد آن شخصی می اندازد که با خود باروت وارد کرده بود، مأمور گمرگ از او پرسید، چه به همراه داری؟ و او پاسخ داد: سیاه دانه است، مقداری از آنرا مامور در دست خود گرفت و متوجه

(۱) سرمایه ج ۱ صفحه ۸۵.

(۲ و ۳) سرمایه ج ۱ پاورقی صفحه ۸۵.

(۴ و ۵) سرمایه ج ۳ بخش ۲ ص ۷۶.

(۶) نظریه تکامل سرمایه داری صفحه ۶۳.

شد باروت است، دوباره از او پرسید: اینها چیست؟ او جواب داد: سیاه دانه است. مأمورانها را در کف دست صاحبش ریخت و با کبریت بآتش کشید، صاحب باروتها با صورت و دست سوخته به مأمورانگاهی کرد و گفت: نگفتم سیاه دانه است؟!

### خلاصه نقطه نظرها

اکنون نقطه نظرهای خود را در مورد قانون «ارزش - کار» فهرست وار بیان میکنیم:

۱ - مارکس قانون ارزش خود را منحصر به کالائی می کند که تولید کننده برای مصرف دیگران تولید کرده است، اشکال آن این بود که قانون علمی باید عمومیت داشته باشد و هر چیزی را که امکان مبادله دارد ولو فعلاً مبادله نشود، شامل گردد.

۲ - مارکس هر چه که بدون واسطه کار انسانی مورد استفاده قرار گیرد، بدون ارزش مبادله میداند. اشکال شد که برخی از چیزهایی که کار انسانی روی آن انجام نگرفته، در عین حال ارزش مبادله دارد. مانند: درختان جنگلی، ماهیان دریا، معادن، حیوانات صحرائی و پرندگان، البته متعلق به شخص خاصی نیستند.

۳ - مارکس میگوید: در مبادلات هریک از طرفین از ارزش مصرف کالاهای خود چشم پوشی میکند و باید در تحلیل ارزش مبادله، ارزش مصرف را بکناری گذارد و روی این حساب آنچه بین دو کالا مشترک میماند، مقدار کار بشری است که در آن دو انجام گرفته.

اشکال آن این بود که در مبادله از ارزش مصرف خاص چشم پوشی میشود، نه از ارزش مصرف بطور کلی، و همین ارزش مصرف مورد رغبت و تمایل برای مبادلات قرار میگیرد، و قدر مشترک بین دو کالا است، و ضرورتی ندارد که مقدار کار را قدر مشترک

۴ - مارکس معتقد است که طبیعت در ایجاد ارزش مبادله‌ای نقشی ندارد، اشکال شد باینکه زمین مرغوب محصول بیشتر و دارای مبادله‌ای بیشتر می‌دهد، و معادن غنی تر در حالیکه به کار کمتر نیاز دارد محصول بیشتر و با ارزش مبادله‌ای بیشتر می‌دهد، ماهیان از نوع ممتاز ارزش مبادله‌ای بیشتری دارند، درختان جنگلی با بریدن که کار مختصری است ارزش مبادله‌ای فراوانی ایجاد می‌کنند و انواع مختلف مواد معدنی نسبت بهم از نظر ارزش مبادله متفاوت اند.

۵ - مارکس کار مجرد بشری یا به تعبیر پل سوئیزی «کار انتزاعی» را جوهر ارزش بشمار می‌آورد در صورتیکه این معیار «کار مجرد بشری» وجود واقعی ندارد، بلکه تجریدی ذهنی است و این چنین کار مجردی در هیچ یک از کالاها صرف نشده است تا بآنها ارزش دهد و نیروی صرف شده انسانها نیز در ضمن کارهای متفاوت، متفاوت است و میانگین آن مشکلی را حل نمی‌کند.

۶ - مارکس برای سنجش مقدار کار صرف شده «زمان کار اجتماعاً لازم» را در نظر می‌گیرد، در صورتیکه، اولاً: متوسط زمان کارها امری است ذهنی و ثانیاً این یک معیار ثابتی نخواهد بود بلکه با تغییر شرایط تولید، همواره در تغییر خواهد بود و خود نیاز به معیار دیگری دارد.

۷ - مارکس معتقد است تکنیک و صنعت (ماشین) تنها شرایط لازم را برای تولید بیشتر، یعنی ارزش مصرف فراوانتر، ایجاد می‌کند و هیچ‌گونه تأثیری در ایجاد ارزش مبادله ندارد، در صورتیکه این برخلاف واقعیت‌های اجتماعی است، و ارزش مبادله‌ای کالاهای تولید شده بوسیله ماشین که چندین برابر تولید دستی است بسیار افزونتر از ارزش

مبادله‌ای کالاها تولید شده بوسیله دست است، گرچه زمان کار صرف شده در آنها مساوی باشد.

۸ - مارکس کار ماهر و مرکب را به کار ساده ضرب شده تبدیل می‌کند، در صورتی که در بسیاری از موارد قابل تبدیل نیست، همچنانکه توضیح داده شد.

۹ - مارکس کارهای خدماتی را از شمول قانون ارزش، بیرون می‌داند و باین وسیله بخش عظیمی از فعالیت‌های لازم اقتصادی، از نظر ارزش، بدون تفسیر می‌ماند.

۱۰ - مارکس در جلد سوم سرمایه تفاوت ارزش و قیمت را بیان می‌کند، در صورتیکه با مبانی او در تحلیل ارزش مبادله‌ای کالاها ناسازگار است.

۱۱ - مارکس با بیان تفاوت بین ارزش مخصوص بخود کالاها و ارزش عامشان، قانون ارزش خود را زیر پا می‌گذارد و باین وسیله دیگر یک ساعت کار همواره یک ساعت ارزش تولید نمی‌کند.

۱۲ - و بالأخره میگوید: اگر کالاها تولید شده بیش از نیاز جامعه باشد، ارزش آن بمقدار کمتری نموده می‌شود، و اگر کمتر از نیاز جامعه باشد. ارزش آن بمقدار بیشتری نموده می‌شود و بدینوسیله تئوریهای دیگر ارزش را درون قانون ارزش خویش می‌گنجانند.

### کارچه نقشی دارد؟

اکنون باین مطلب پاسخ دهیم که اگر تنها کار ارزش مبادله‌ای را ایجاد نمی‌کند، بنابراین چه نقشی در ایجاد ارزش دارد؟

همانگونه که قبلاً توضیح داده شد، طبیعت بنحوی فعال اشیائی را تولید می‌کند



که قابل مصرف انسان است، مانند: گیاهان و علفهائی که خودرو هستند، و همچنین حیواناتی که انسان بنحوی از گوشت، پوست، و پرها آنها استفاده می کند، و نیز معادنی که بشر از مواد آنها بهره می گیرد، همه اینها ارزشهای مصرفی هستند که معلول فعالیت طبیعتند.

انسان نیز در کار تولیدی خویش، چنین تاثیری در طبیعت دارد، البته طبیعت بنحوی فعال و هم منفعل، انسان را در تولید یاری می کند، در تولید کشاورزی، وجود آب، نهر، قنات، باران، گرمای خورشید، باروری و حاصلخیزی زمین، سخت نبودن زمین وامکان کندن و بذر پاشیدن، کمک فراوانی در تولید دارد. در تولید صنعتی نیز مواد خام موجود در روی زمین و عمق آن تأثیر فراوانی در تولید دارد، بطوریکه اگر کار را از مواد مفید و قابل استفاده جدا کنیم و کار بر روی موادی انجام شود که خود مفید نیستند، ارزشی بوجود نمی آید. البته نمی خواهیم منکر تأثیر کار بشری در ارزشمندتر شدن اشیاء شویم، بلکه معتقدیم تأثیر و تأثر متقابل کار و طبیعت در بسیاری از موارد موجب ارزشمندتر شدن کالاهای مصرفی میشود، ولی در عین حال این چنین نیست که همه ارزش مصرفی بوجود آمده معلول کار بشر باشد، بلکه مواد طبیعی نیز، در ایجاد این ارزشهای مصرفی (کالاهای نقش مهمی ایفا کرده اند. و کار نیز بقدری از اهمیت برخوردار است که با افزون شدنش، ارزشهای مصرفی افزونتری نصیب بشر می کند. و اگر کار نمی بود بسیاری از کالاهای نمی بود. و بقول ابن خلدون:

«کارهای انسانی در هر دست آورد و دارائی لازم است، زیرا اگر خود آن محصول کار باشد مانند صنایع که واضح است، و اگر از حیوان و گیاه و معدن بدست آمده باشد، نیز، کار انسانی در آن لازم است، و گرنه بدست نخواهد آمد و نفعی از آن برده نخواهد شد»<sup>۱</sup>.

بنابراین، کار، یکی از علل ایجاد ارزشهای مصرفی است، نه تنها علت آن. اما تأثیر کار در ارزش مبادله، تأثیر مستقیم نیست، زیرا اگر بوسیلهی کار، کالاهای قابل

(۱) تاریخ ابن خلدون ج ۱ فصل پنجم صفحه ۳۱۹.

مصرف تولید شود، برای این کالاها - در صورت احتیاج بآنها، وندرت نسبی آنها - ارزش مبادله ای پدید می آید. بنابراین، کار، با یک واسطه - در اکثر موارد - در ایجاد ارزش مبادله ای مؤثر واقع می شود.

### تناسب کار با ارزش مبادله ای

آیا مقدار کار، با مقدار ارزش مبادله ای، تناسب دارد؟ باین معنی که هرچه کار بیشتر انجام شده باشد، ارزش مبادله ای کالاها بیشتر باشد، و هرچه کار کمتر شده باشد، ارزش مبادله ای کالا، کمتر باشد؟.

برای پاسخ این سؤال لازم است به اشکالاتی که بر تئوری ارزش - کار وارد شده توجه شود که با وارد شدن آن اشکالات، ثابت می شود که اینطور نیست که بین مقدار کار، و مقدار ارزش مبادله ای ضرورتاً تناسب باشد.

در عین حال، این نکته نیز قابل توجه است، که در غالب موارد، بین مقدار کار و مقدار ارزش مبادله ای کالا «فی الجمله» تناسب هست، بخصوص در تولیدات صنعتی این تناسب مشهودتر است، و شاید همین تناسب بین کار و ارزش در غالب موارد بوده که نظر عده زیادی را به سوی «تئوری» (ارزش - کار) جلب کرده است. ولی باید توجه داشت که این تناسب بین کار و ارزش در غالب موارد هرگز دلیل آن نیست که کار علت ارزش است، زیرا اگر کار علت ارزش می بود، باید در تمام موارد بطور ضروری این تناسب وجود می داشت، بلکه این تناسب «فی الجمله» معلول علت دیگری است که توضیح میدهیم.

البته آنچه بعنوان تناسب بین کار و ارزش در غالب موارد بیان کردیم، با نظر مارکس تفاوت کلی دارد، زیرا نظر ما به کار خاص بشری است، اما نظر مارکس به کار مجرد بشری است و نیز نظر ما به کار اعم از تولیدی و خدماتی است، در صورتیکه مارکس صرفاً کار تولیدی را مورد توجه قرار داده است، و نیز ما در اکثر موارد بین کار و ارزش مبادله تناسب قائلیم، ولی مارکس در همه جا مقدار کار مجرد بشری را معیار ارزش مبادله

می‌شمرد. و همچنین مارکس مقدار کار را مستقیماً در ارزش مبادله مؤثر می‌داند، در حالیکه ما بطور غیر مستقیم کار را در غالب موارد، در ارزش مبادله مؤثر می‌دانیم، آنهم نه اینکه کار تنها علت غیر مستقیم ارزش مبادله باشد این یک نکته نیز لازم بتذکر است که گاهی کار انجام می‌گیرد و هیچ‌گونه ارزش مبادله‌ای بهمراه ندارد، مانند: کسی که با صرف وقت زیاد از ترکیب اکسیژن و یدروژن آب تهیه می‌کند این کار ارزش علمی دارد، اما ارزش مبادله‌ای ندارد. و نیز گاهی کار انجام می‌گیرد و ارزش مبادله‌ای اندکی بهمراه دارد، مانند: کسی با زحمت فراوان، سنگهای خارای بیابان را به شهر بیاورد و بترشد تا برای زیر بنای ساختمانها مورد استفاده قرار گیرد. و همچنین گاهی کار انجام می‌گیرد و ارزش مبادله‌ای متوسطی بهمراه دارد، مانند اینکه کسی با کار خویش سنگهای مرمر را از معدن جدا کند، و بترشد و صیقل دهد برای نمای ساختمانها و غالب موارد کارهای متوسط ارزشهای متوسط بهمراه دارند. و در مقابل، گاهی کار انجام می‌گیرد و ارزش مبادله‌ای فراوانی بهمراه دارد، مانند کاری که روی معادن الماس طلا، اورانیوم، و مانند آن انجام می‌گیرد. و نیز گاهی کار بسیار کمی انجام می‌گیرد و ارزش مبادله‌ای فراوانی بهمراه دارد مانند: قطع درختان جنگلی. و گاهی نیز بدون انجام کار، ارزش مبادله‌ای پدید می‌آید، مانند اینکه در زمین متعلق به شخصی بطور خودر و علف و درختانی رشد کنند و یا در زمین او گیاه داروئی ارزشمندی بروید.

با توجه به مطالب فوق ضرورتی ندارد که برای ارزش مبادله‌ای، کاری انجام گیرد و یا آن کار متناسب با ارزش اشیاء تهیه شده باشد، بنابراین کار علت ایجاد ارزش مبادله‌ای نیست. بلکه همانگونه که بیان شد، در غالب موارد تناسب بین کار و ارزش وجود دارد. علت تناسب بین مقدار کار، و ارزش مبادله‌ای کالا، در غالب موارد اینستکه: اگر کاری همراه با ارزش مبادله‌ای بیشتری باشد - در صورتیکه از کارهای معمول و دارای زحمت متوسط باشد - تمایل افراد به انجام آن کار بیشتر می‌شود، و بسوی آن کار روی می‌آورند و با اشتغال بآن در پی بدست آوردن درآمد بیشتری برای خویش می‌شوند و در نتیجه شاغلان بآن کار فراوان، و محصول آن زیاد می‌شود و بالأخره بتدریج از ارزش مبادله‌ای آن کاسته می‌شود و روی همین جهت است که کارهای معمولی و متوسط جامعه

تقریباً دارای ارزش مبادله‌ای معادل یکدیگر هستند.

البته همانگونه که اشاره شد برخی از کارها را، هرکسی نمی‌تواند انجام دهد، یا باین دلیل که دارای زحمتی بیش از حد متوسط است، و قدرت بدنی و ویژه‌ای لازم دارد و یا نیاز به تفکر و دقت بیشتری داد که قدرت فکری و ویژه‌ای لازم دارد، طبعاً چنین کارهایی با ارزش مبادله‌ای متوسط همراه نیستند. زیرا در اینگونه کارها بسادگی نمی‌توان تغییر رشته داد و از شغلی به شغل دیگر رفت. و در نتیجه این کارها خارج از حد متعادل ارزشهای مبادله‌ای، ارزش بهمراه دارند.

## خمس در کتاب و سنت

بقیه از صفحه ۶۱

حجاز را نمی‌کند. خلاصه، اختلاف دو لغت و دو عرف نیست بلکه اختلاف دو مجتهد است.

بلکه جدا محتمل است که چون علی علیه السلام از معدن خمس گرفته و آن را رکاز قرار داد<sup>۱</sup>. مجتهدین حجاز زحمت کشیدند تا خلاف او را ثابت کنند یعنی در واقع مسأله سیاسی شده و اجتهاد هم تابع سیاست گشته و ابوحنیفه هم نتوانسته خود را از موج عراق و دانشمندان عراق که شاگردان آن حضرت بودند بیرون بکشد و به طور اجبار تابع جوشده است.

بعضی از دانشمندان گفته‌اند:

لفظ، چون دو معنی دارد ناچار حمل می‌شود به آن معنایی که در عرف متکلم متعارف بوده است. بنابراین حدیث حمل می‌گردد به عرف اهل حجاز یعنی به معنای کنز حمل می‌شود نه معدن.

ولی قبلاً ثابت کردیم که فقهاء حجاز طبق استدلالهای خود خمس را از معدن نفی کردند و از نبودن خمس و وجوب زکات موضوع را هم تعیین نمودند و این معنی اثبات عرف اهل

(۱) روایت سابقاً گذشت و بعداً نیز خواهد آمد. باید توجه داشت که خود حضرت امیر علیه السلام اهل حجاز است و طبق عرف حجاز تفسیر کرده است و قبلاً از عمر هم که اهل حجاز است نقل کردیم.